

# پیر مغان کیست؟

دکتر حسین وحیدی

□ در دیوان حافظ واژه‌ی «پیر مغان» بسیار به کار برده می‌شود. پیر مغان در سروده‌های حافظ کیست؟ و چه پایگاهی دارد؟ برخاستگاه آن کجا و چه گونه و در چه زمانی بوده است؟ برای پاسخ‌دادن به این پرسش نخست باید آن‌چه را که حافظ درباره‌ی پیرمغان گفته است، بیاوریم:

۱- به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید

که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

۲- از آستان پیرمغان سر چرا کشیم

دولت در این سرا و گشایش در این در است

۳- گر پیرمغان مرشد ما شد چه تفاوت

در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

۴- منم که گوشه‌ی میخانه خانقاه من است

دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است

۵- تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود

سر ما خاک ره پیرمغان خواهد بود

۶- حلقه‌ی پیرمغانم ز ازل در گوش است

بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود

۷- مرید پیرمغانم ز من مرنج ای شیخ

چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد

۸- گر مدد خواستم از پیر مغان عیب مکن

شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود

۹- تشویش وقت پیرمغان می دهند باز

این سالکان نگر که چه با پیر می‌کنند

۱۰- کیمیایی‌ست عجب بندگی پیرمغان

خاک او گشتم و چندین درجام دادند

۱۱- نیکی پیرمغان بین که چو ما بد مستان

هر چه کردیم به چشم کرمش زیبا بود

۱۲- مشکل خویش بر پیرمغان بردم دوش

کو به تأیید نظر حل معما می‌کرد

۱۳- گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهب است

گفت این عمل به مذهب پیرمغان کنند

۱۴- بنده‌ی پیرمغانم که ز جهلم برهاند

پیر ما هر چه کند عین ولایت باشد

۱۵- دولت پیر مغان باد که باقی سهل است

دیگری گو برو و نام من از یاد ببر

۱۶- وگر کمین بگشاید غمی ز گوشه‌ی دل

حریم درگه پیرمغان پناهت بس

۱۷- چل سال بیش رفت که من لاف می‌زنم

کز چاکران پیرمغان کمترین منم

۱۸- دوستان وقت گل آن به که به عشرت کوشیم

سخن پیر مغان است و به جان بنیوشیم

۱۹- گرم نه پیر مغان در به‌روی بگشاید

کدام در بزخم چاره از کجا جویم؟

۲۰- به ترک خدمت پیر مغان نخواهم گفت

چرا که مصحلت خود در آن نمی‌بینم

۲۱- فتوی پیر مغان دارم و قولی‌ست قدیم

که حرام است می آن را که نه یار است ندیم

۲۲- من که خواهم که نوشم به جز از راقق خم

چه کنم گر سخن پیر مغان ننیوشم

۲۳- پیر مغان ز توبه‌ی ما گر ملول شد

گو باده صاف کن که به عذر ایستاده‌ایم

۲۴- در این غوغا که کس، کس را نپرسد

من از پیر مغان منت پذیرم

۲۵- پیر مغان حکایت مقبول می‌کند

معذورم از حدیث توب‌بآور نمی‌کنم

۲۶- آن روز بر دلم در معنی گشوده شد

کز ساکنان درگه پیر مغان شدم

همان‌گونه که در سروده‌های آورده شده می‌بینیم پیر مغان از دیدگاه حافظ پایگاهی بس بزرگ دارد تا جایی که:

آن روز بر دلم در معنی گشوده شد

کز ساکنان درگه پیر مغان شدم

## گات‌ها

اینک این جستار به میان می‌آید که پیر مغان کیست و پایگاه بزرگ او از چیست و چه ریشه و جایگاهی در تاریخ و فرهنگ ایران دارد؟ برای، پاسخ به این پرسش باید گات‌های سروده‌ی زرتشت را بخوانیم و ریشه و جایگاه پیرمغان را در گات‌ها بجوییم.

در گات‌های زرتشت می‌خوانیم:

**پاداشی که زرتشت**

**به انجمن مغان نوید داده است،**

**سرای سرود است،**

**که از آغاز،**

**جای رسیدن به اهورامزدا بوده است.**

**من این پاداش را**

که در پرتوی اندیشه‌ی نیک و راستی  
به دست می‌آید،  
به شما مژده می‌دهم.<sup>۱</sup>

\* \* \*

کی گشتاب  
در پرتو نیروی انجمن مغان،  
و سروده‌های برخاسته از اندیشه‌ی پاک،  
و با پیروی از راستی  
به پاداش دانش درونی رسید.  
دانشی که با آن،  
اهورامزدا

ما را به خوش بختی راه می‌نماید.<sup>۲</sup>

همان‌گونه که در سروده‌های بالا خواندیم «مخ» و «انجمن

مغان» برای  
نخستین بار در  
گات‌های  
سروده‌ی آشو  
زرتشت می‌آید.

### انجمن مغان

انجمن مغان  
چه‌گونه انجمنی  
بوده؟ و مغان چه  
کسانی بوده‌اند؟  
پاسخ چنین است:  
«واژه‌ی مخ» در  
زبان اوستایی  
واژه‌ی «مگ»  
به معنای بزرگ  
است. زرتشت

پس از آن‌که کیستی خود را آشکار کرد برای نگاهداری کیش  
خود انجمنی از «مگ»‌ها یا مخ‌ها یا بزرگان زمان پی ریخت. شمار  
این مگ‌ها یا بزرگان یکصد و بیست تن بود و نخستین ویژگی  
انجمن آن بود که پنهانی بود. هموندان<sup>۳</sup> انجمن می‌بایست نام خود  
و وابستگی خود را به انجمن پنهان نگاهدارند. اگر یکی از هموندان  
انجمن می‌مرد کسی دیگر که شایستگی بایسته را داشت به  
هموندی انجمن درمی‌آمد.<sup>۴</sup>

بدین‌سان در زمان زرتشت و پس از آن پیوسته انجمنی از  
بزرگان شایسته و برتر نگاهبانی و نگاهداری کیش زرتشت و  
برخاستگاه این کیش را در، ایران به دست گرفتند.

### دست پنهانی در تاریخ ایران

بررسی ژرف تاریخ ایران در همه‌ی فرصت‌ها به‌ویژه در زمینه‌ی  
فرهنگ ما را به یک دست پنهانی و ناپیدا می‌رساند که نگاهبان،  
نگاهداری ایران و فرهنگ ایران بوده است و شاید بتوان گفت که  
ماندگاری ایران و فرهنگ ایران و فراتر از همه زبان فارسی در  
سنجی بزرگ برخاسته از بودن این مغان و هموندان انجمن بوده

است. بررسی در زمان حافظ چه کسی و چه کسانی بوده‌اند که حافظ  
درباره‌ی آن‌ها گوید:

بنده‌ی پیر مغانم که ز جهلم برهاند  
پیر ما هر چه کند عین ولایت باد  
دولت پیر مغان، بادکه باقی سهل است  
دیگری گو برو و نام من از یاد ببر  
یا در کنار فردوسی چه کس و چه کسانی بوده‌اند که داستان‌های  
ایران باستان را به فردوسی می‌گفته‌اند و فردوسی آن‌ها را  
می‌سروده است. مانند سرآغاز داستان رستم و اسفندیار:  
ز بلبل شنیدم یکی داستان  
که بر خواند از گفته‌ی باستان  
که چون مست باز آمد اسفندیار

دژم گشته از خانه شهریار

یادآور می‌گردد  
که واژه‌ی «بلبل»  
در شاهنامه‌ی  
فردوسی و دیگر  
دفترهای کهن،  
نامواره‌ی<sup>۵</sup> کسانی  
بوده که داستان‌های  
کهن را به یاد داشته  
و می‌خوانده‌اند. و  
باز در شاهنامه‌ی  
فردوسی واژه‌ی  
«موبد» جز آن‌چه  
در فرهنگ  
زرتشتی هست،  
چه کسی بوده که  
فردوسی درباره‌ی او  
گوید:



همی دارم از موبد راد یاد

چو ایران نباشد تن من مباد

و کسان بسیار دیگر در شاهنامه و یا در مثنوی واژه‌ی «پیر»  
و آن‌چه مولوی درباره‌ی او گفته است:

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بگیر

یک دو دفتر برفزا در وصف پیر

گرچه جسمت بس ضعیف است و نزار

بر نیاید بی‌تو ما را هیچ کار

گرچه جسم نارس است را زور نیست

لیک بی‌خورشید ما را نور نیست

و چهره‌ی تابناک و جاودانی شمس تبریزی در زندگی مولوی و  
آفرینش مثنوی و سروده‌های دیگر مولوی، به راستی شمس تبریزی  
با این پایگاه بزرگ پرورده‌ی چه کسی و چه زمانی بوده است؟

### گفته‌های نادرست

در این‌جا جا دارد برخی از گفته‌های نادرست که در برخی از

گزارش‌های **دیوان حافظ** نوشته شده، آورده شود. در گزارشی درباره‌ی **دیوان حافظ** نوشته است، در زمان حافظ تنها مسیحیان و زرتشتیان می‌توانستند شراب بسازند و بفروشند و پیرمغان شراب‌ساز و شراب‌فروش زمان حافظ بوده است!

### دست پنهانی انجمن را بشناسیم

همان‌گونه که گفته شد در تاریخ ایران بویژه‌ی فرهنگ ایران یک دست ناپیدا در هر زمان با روش، اندیشه و آرمانی در خور زمان کار بزرگ و ژرف و ارزشمند خود را انجام داده است که جا دارد این دست پنهانی در هر زمان بررسی شده و برآمد آن روشن گردد، برای نمایان ساختن این دست ناپیدا در زمان پُرفراز و نشیب حافظ، خودِ حافظ درباره‌ی گوشه‌یی از آن چنین گوید:

۱- یاری اندر کس نمی‌بینم یاران را چه شد؟

دوستی کی آخر آمد، دوست‌داران را چه شد؟

آب حیوان تیره‌گون شد، خضر فرخ پی کجاست؟

خون چمکد از شاخ گُل، باد بهاران چه شد؟

لعلی از کان مروت برنیامد سال‌هاست

تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد؟

صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست

عندلیبان را چه پیش آمد، هزاران را چه شد؟

زُهره‌سازی خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت

کس ندارد ذوق مستی، می‌گساران را چه شد؟

حافظ اسرار الهی کسی نمی‌داند خموش

از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد؟

ما آزموده‌ایم در این شهر لب خوی

بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش

۲- این چه شوری ست که در دور قمر می‌بینم

همه آفاق پُر از فتنه و شر می‌بینم

اسب تازی شده مجروح به زیر پالان

طوق زرین همه بر گردن خر می‌بینم

۳- عقاب جور گشوده است بال بر همه شهر

کمال گوشه‌نشینی و نیز آهی نیست

۴- دیدی آن قهقه‌ی کبک خرامان حافظ

که ز سرپنجه‌ی شاهین قضا غافل بود

و در این روزگار است که دست ناپیدای پیرمغان به یاری حافظ

می‌آید و حافظ جاودان را فرمانروای دل و جان مردم هر زمان

می‌سازد. ■

### پی‌نوشت‌ها

۱- گات‌ها، هات ۵۱ بند ۱۵، برگردان: دکتر حسین وحیدی.

۲- گات‌ها، هات ۵۱، بند ۱۶.

۳- هموندان: اعضا.

۴- در گفت‌وگو با روان‌شاد موبد رستم شهزادی درباره‌ی انجمن مغان در گات‌ها.

۵- نامواره: لقب.

۶- برای کاربرد «بلبل» و «سخن‌گفتن پهلوی» او در **شاهنامه** و **دیوان حافظ**

ر.ک. مقاله‌ی دکتر حسن امین در «ویژه‌نامه‌ی حافظ»، شماره‌ی ۱۹، صص ۳۷ -

۳۸.

# حرم کار دست

زنده یاد استاد سیدعلینقی امین (ابن امین)

که چه‌ها می‌کشم از مردم نادان ای وای!  
تا مگر اهل دلی را بنهم سر بر پای  
همه‌جا گشتم و بس سعی که کردم بی‌جای!  
دل آشفته‌ی من در طلب مرد خدای  
گم شدم راه و نشد هیچ‌کس راه‌نمای  
گفت برخیز و بنه پای بهره بی‌پروای  
وصل آن را که به‌جان می‌طلبی صبح و مسای  
یار را نیست جز از کعبه‌ی دل‌ها مأوای  
تا نگردي ز رخ کعبه‌ی دل پرده‌گشای  
بگذر از خود که شوی آینه‌ی غیب‌نمای  
بگذر از خویش، سپس در حرم دوست درآی  
بر در پیر خرابات شهان‌اند گدای  
بشنو این پند حکیمانه و بپذیر این رای

تهران - ۱۳۴۹ خورشیدی

از دل غم‌زده آگاه نشد غیر خدای  
شبی از گوشه‌ی خلوت به درآوردم سر  
سال‌ها در طلب آن‌چه ندیدیم و نبود  
هر کسی را سر و سودای دگر در دل بود  
در بیابان طلب راه سپردم بسیار  
ناگهان پیر خرد داد نویدم به نشاط  
آن‌چه را از ته‌دل خواسته‌ی شام و سحر  
به تو نزدیک‌تر از تست همه خود اویی  
تا ز دامن نفثانی به خدا گرد خودی  
چهره‌ی دوست نبینی به همه پیدایی  
خویشتن بین مشو آن‌گاه بین تا چه کسی!  
به حقارت منگر پیر خراباتی را  
سخن ابن‌امین حاصل عمری ست عزیز